بسم الله الرحمن الرحیم

**مقدمه**

در جلسه قبل بیان شد که معرفت بر ساخته نیست، حال به سراغ واقعیت می رویم، چراکه غربی ها ابتدا معرفت را بر ساخته می دانستند و سپس واقعیت و بعد از آن جامعه و در نهایت انسان را بر ساخته می دانند. هنگامی که بر ساخته نبودن معرفت اثبات شد، به سراغ واقعیت می رویم و در این جلسه بر ساخته نبودن واقعیت و جامعه بیان می شود.

**واقعیت**

وقتی می گویند واقعیت را بر ساخته دانستد، حال در مقابل آن ها ما می خواهیم بگوییم اتفاقا واقعیت بر ساخته نیست. البته ممکن است اینجا خلط بحثی رخ دهد، کسانی که می گفتند واقعیت بر ساخته اجتماعی است، چه چیزی مد نظرشان بود؟ آیا می گفتند واقعیتی بیرون از ذهن من وجود ندارد؟

گویا این را نمی خواهند بیان کنند، زیرا این همان فضای ایدهآلیسیم محضی است که در عالم قائل نداشته باشد، زیرا در این صورت جامعه جایی نخواهد داشت و کنش متقابل نیز همین طور. زیرا در کنش متقابل حداقل اتفاقی که رخ داده است دو انسان پذیرفته شده است که این دو انسان بیرون از یکدیگر می باشند. واقعیت بر ساخته ماست، و نه بر ساخته من، افراد خارج از من غیر از من هستند؟

گویا هنگامی که ادعای برساخته بودند می نمایند، تنها چیزی که می توان به آن ها نسبت داد حرف کانتی است، یعنی در واقع می خواهند بگویند آنچه در خارج ما رخ می دهد در یک فضای آشوب، مبهم می باشد. هیچ چیزی از هیچ چیز تمایز ندارد. (در حقیقت، تعین واقعیت را بحث می نمایند و نه اصل واقعیت و واقعیت نیز به معنای عالم خارج می باشد، تعین واقعیت: با مثال توضیح داده می شود، مثلا این شی خارجی میز می باشد و آن دیگری چوب است، آن دیگری میوه است و...).

اگر بخواهیم تشبیه نماییم، اصل واقعیت چیزی شبیه ماده المواد ارسطویی می باشد، هیولی اولی، آن چیز مبهی که صورت های مختلف روی آن می آید. ارسطو هر واقعیتی را مرکب از ماده و صورت می داند. ماده، مادة المواد می باشد و صورت را واهب الصور می بخشد، واهب الصور صورت را در ماده می ریزد ، در نیتجه اشیاء متعین می شود. نزدیک می شود به فضای اتمیسم، که جهان از اتم ساخته شده است ، هیچ چیزی خودش نیست و آرایش اتم ها تغییر می کند، به شکل چیز های مختلف در عالم تعین می کند. پس آنچه در عالم موجود می باشد همان اتم است. ماده وجود دارد ولی فعلیت ندارد و همه عالم نیز می باشد.

کسانی که واقعیت را بر ساخته می دانند ، گویا می خواهند بگوید ماده و صورت داریم ولی این ما هستیم که صورت را به ماده می دهیم. به همین دلیل اشیاء را متمایز می کنیم. فلاسفه اسلامی واهب الصور را خدا می دانند و حال در ادبیات فلاسفه غربی گویی واهب الصور جامعه می باشد به همین دلیل هیچ صورت متعینی نداریم.

در ادبیات فلسفه اسلامی و ارسطویی، واهب الصور یک نفر می باشد به همین دلیل حیوانی به نام گاو، گاو می باشد و کسی او را گاو نکرده است و اسب نیز همین طور ، اما هنگامی که جامعه واهب الصور شد این جوامع هستند که صورت گاوی را به یکی و صورت اسبی را به دیگری می دهند. به همین دلیل نه گاو واقعا متمایز از اسب می باشد و نه اسب واقعا متمایز از گاو می باشد. هنگامی که می گویند ساخت اجتماعی واقعیت گویی می گویند این واقعیت صورت ها را می سازد، دراین صورت هنگامی که صورت ها را ساخت دیگر واقعیت به خودی خود نداریم غیر از مادة المواد. در این صورت ماهیات ندارید، ماهیات بر ساخته های انسان است و وجود در عالم می باشد ولی ماهیت را می دهیم.

ساده ترین جواب در رد برساخته بودن واقعیت:

آیا قبل از انسان این جهان وجود داشت؟ اگر قبول کنیم که واقعیت برساخته انسان می باشد لازمه این حرف ازلیت آدم می باشد، البته این را هیچ عاقلی قائل نمی باشد.

رد این بحث به دو شکل است رد فلسفی و تجربی:

**الف- رد فلسفی(پارادوکسیکال):** اگر همه چیز برساخته است، آنچیز هایی که گفته اید نیز بر ساخته است، در حقیقت عالم را شرح نداده اید، ساخت برگر و لاکمن در جامعه آمریکایی را شرح داده اید، واقعیت از منظر خودتان را شرح داده اید و نه واقعیتی را که مورد بحث می باشد.

**ب- رد تجربی:** قبل از اینکه انسان در عالم پیدا شود ، آیا حیوانات از هم متمایز بودند؟ در نتیجه تمام واقعیت بر ساخته ما نیست، منتهی ما تصرف می نماییم، البته این حرف درستی است. در واقع بنظر می رسد این فضای بر ساخت گرایی کاری که با تکنولوژی در عالم اتفاق می افتد را تنها تعین عالم بگیرد. ما با تکنولوژی حتی اتم را نیز شکافتیم، صورتی را باقی نگذاشتیم، حتی مادة المواد، یعنی هر آنچه قرار است انتهای عالم باشد آن را می شکنم و چیز دیگری می سازم، گویی همه عالم را با تکنولوژی می سازیم، گویی جامعه دارد می سازد. حال اینکه امکان دارد انسان در تمام صورت ها تصرف نماید معنایش این نیست که تمام صورت ها تصرف شده است. این اشکال ما را به حد مانهایم می رساند و اینکه جهان طبیعت بر ساخته نیست اما آیا جهان های اجتماعی چگونه است؟ آیا جامعه و واقعیت اجتماعی صد در صد بر ساختی است؟ این حرف مانهایم می باشد. اگر بر ساختی تابع فرهنگ باشد در این صورت جامعه شناسی نداریم می شود مکتب مطالعات فرهنگی بیرمنگام، مرگ جامعه شناسی می شود. آنچه تا اینجا بیان شد، امر غیر بساختی می تواند موضوع علم قرار گیرد مانند فیزیک، اما جوامع که با توجه به تغییر فرهنگ هر جامعه از جامعه ای به جامعه دیگر در این صورت نمی توان در مورد جوامع تحقیق واقعی نمود و قوانین واقعی بدست بیاوریم.

**واقعیت اجتماعی بر ساخته فرهنگی**(اگر چیزی بر ساخته لایتغیر شد در این صورت دیگر بر ساخته نیست) **می باشند؟**

آیا واقعیت اجتماعی نیز کاملا بر ساخته است ویا مادة المواد دارد و عنصر دارد. شی متعین خارجی می باشد. یعنی به عبارت دیگر فقط مادة المواد ندارد بلکه عنصر دارد، اتم دارد. این بحث ثمره ای دارد، که ابتدا ثمره بیان می گردد تا به اصل مطلب برسیم.

**ثمره**

آیا جامعه شناسی داریم یا فقط مطالعات فرهنگی و گروه های مختلف هیچ فرقی با هم نداریم، (فرق جامعه شناسی و مطالعات فرقی که جامعه شناسی بدنبال قوانینی است برای جامعه در حالیکه مطالعات فرهنگی جزئی نگر می باشد.) آیا سنت های الهی در حوزه اجتماع داریم یا ن؟ آیا غایت معین برای جامعه داریم یا نه؟

ثمره بسیار مهم در این بحث آیا شریعت واحده همه زمانی و همه مکانی (همه جوامع) می توان داشت؟ این نیازمند این است که بیان شود واقعیت اجتماعی داریم و این مطلب نیز گویا به مسئله فطرت باز می گردد. یعنی اگر در ساحت انسانی ساحت مشترک داشته باشیم که این ساخت ها رقم بزند جهان های اجتماعی را، در این صورت برساخته نیست، یعنی بر ساخته تأثیر فرهنگ های مختلف مد نظر می باشد.

مثال: انسان شناسان ابتدا بشدت داروینی بودند، یعنی سیر داروین از تک سلولی و از انسان تا جامعه مدرن ادامه می دادند و حتی باغ وحش های انسانی از قرن هجده پر شده است مانند باغ وحش حیوانی و انسان های عقب افتاده از نظر آن ها در کنار حیوانات دیگر در قفس های باغ وحش قرار داده بودند.

نکته مثال بالا، همان طور منِ انسان حق دارم میمون را در باغ وحش قرار دهم حق دارم انسان مرتبه پایین تر را در باغ وحش قرار دهم، بعد نگاه دیگری بوجود آمد که تکامل خطی را منکر کرد که مانیز طرفدار همین نظر هستیم.

(سئوال: تکامل خطی غلط است یا این تکامل خطی غلط می باشد؟

تکامل خطی داریم و بالا پایین نداریم اما چه چیزی بالا و پایین نمی شود؟

ما در تکامل داروینی لاک پشتی در عصر گذشته داشتیم امروزه نیز داریم، یعنی در تکامل موجوداتی از بین رفتند و موجوداتی باقی مانند.)

استاد: شخصا به تکامل خطی اعتقاد دارم. اما تکامل خطی انسان به ازای خودش همان گونه که تکامل خطی حیوان به ازای خودش. یعنی هر کدام را در یک ساحت جداگانه دیده شود.

یعنی اگر پیامبر ما بالاترین می باشد، در هر زمان و مکانی بالاترین انسان می باشد. ممکن است تکامل و نزول داشته باشد، این نزول به معنای ارزشی است و نه به معنای واقعی این از حرف های بشدت سنگین فلسفه اسلامی است.(سئوالی برای روشن شدن مطلب و اینکه موضوع حقیقی چیست، آیا انسان هایی که خالد در جهنم شدند این ها به لحاظ ماده انسانی از آدم ابله پایین ترند(سفیه)؟ به لحاظ عناصر انسانی. یا بالاترند. )

مرحوم استاد مطهری از تعبیر بزرگی و بزرگواری استفاده می نماید که برای روشن شدن مطلب ما را یاری می دهد.

بزرگی و بزرگواری روح. (ما یکبار روح بزرگ داریم و یک روح بزگوار داریم. مثلا عده ای هستند به پولدار بد می گویند و نه از این باب که می تواند پول داشته باشند و ندارند بلکه از این باب که حال پول در آورند ندارند)

بزرگی: یک قضاوت غیر ارزشی است و شخصی است. مانند صدام، بزرگ است ولی در بزرگواری بشدت مشکل دارد.

به همین دلیل تکامل خطی است و تکامل در افق واقعیات و نه در افق ارزشی. اما اولا داروینی می دیدند و طبیعی ها به آن ها اشکال گرفتند و این طبیعی ها جامعه غربی را آخر عالم می دیدند ولی در حقیقت آخر عالم جامعه مهدوی می باشد. اگر جامعه مهدوی آخر عالم باشد، تکامل داریم و سیر تکامل نیز معلوم می باشد.

**تکامل**

استاد: ما یک تکامل خطی داریم که بوسیله آن می توانیم بیان کنیم یک جامعه به لحاظ بزرگی و بزرگواری در چه مرحله ای می باشد. یعنی پیشرفت را از تعالی جدا نمود. ممکن است جامعه پیشرفته باشد، و عناصر فرهنگی قوی تر دارد. این بحث ناظر به این مطلب است که مثلا این موقعیتی که جامعه جهانی امروز دارد نسبت به موقعیتی که جامعه جهانی پنجاه سال قبل داشت بهتر می باشد؟ در قبال مارکسیس ها یا بهتر بگوییم کل مدرنیته.

در ادبیات دینی اگر بخواهیم بحث نماییم، یک عده جوامع میمون می شوند، یک عده جوامع خوک می شوند، یک عده ای از جوامع انسانی می شوند. به صورت کلی اگر بخواهیم جوامع امروز را با دویست سال گذشته مقایسه کنیم مثلا جوامع خوکی امروزه بیشتر می باشند.

به نقل از استاد اسلامی تنها:

تفکیک اتوپیا و ایدئولوژی، گویا کلام مانهایم می باشد، ایدئولوژی وضعیتی که جامعه از خودش می فهمد و اتوپیا جامعه مطلوب می باشد.

**استفاده از اتوپیا و ایدئولوژی**

یعنی به لحاظ نگاه اتوپیایی تحلیل خطی داریم ولی به لحاظ تحلیل ایدئولوژیکی تحلیل خطی نداریم، مرحوم مطهری هنگامی که می گوید ما تکامل خطی نداریم منظور به لحاظ ایدئولوژی می باشد و اما در همان موضع جامعه مهدوی را قبول می نماید، جامعه آرمانی هست و این به لحاظ اتوپیایی می باشد.

ما اعتقاد داریم که هریک از انبیاء شریعت کامل تری نسبت به پیامبر قبلی آورده است ، اما این تکامل به صورت خطی بوده است اما خط سینوسی. مثلا آیا نمی شود یک جامعه ای تمام ساختارهایش تخریب شود و به همین دلیل فرهنگ درست منتقل نشود و در افق پایین تر اجتماعی بروند؟

**آیا پیچیدگی جوامع لزوما قوت از جنس بزرگی ارزشی ایجاد می نماید، آیا جامعه مهدوی اینقدر پیچیدگی در آن لحاظ می شود؟**

علت سئوال، در جامعه دینی، الگویی که براساس آن ساخته می شود، جامعه نبوی است و جامعه حضرت امیرالمومنین می باشد، الگویی که اجتماع را اجرا کرده است و اگر قائل باشیم که جوامع سیر تکامل از لحاظ بزرگی به شکل خطی نیز دارند در این صورت این الگو ها بدرد ما نمی خورد و در این صورت لازمه این حرف پذیرش قول انجمن حجتیه می باشد. زیرا اگر ما قائل باشیم تشکیلات اجتماعی امروز بشدت پیچیده تر از زمان امیر المومنین می باشد در این صورت نمی توانیم از جامعه امیرالمومنین به عنوان الگو استفاده نماییم.

**پاسخ:** با توجه به تعالیم تئوریک اهل بیت نه تعالیم عملی ، همان طور که جامعه رشد می نماید، فقیه نیز به تناسب جامعه و با جامعه رشد می نماید، درک هایی پیدا می کند از پتانسیل هایی که در کلام اهل بیت وجود دارد، استفاده می نماید.

 بیان مسئله به عبارت دیگر، مثلا تقسیم کار تخصصی یک واقعیت جدید ایجاد می کند و اگر اینگونه باشد در این صورت نمی توان از حکومت پیامبر الگو گرفت بلکه فقط از بیانات تئوریک آن ها می توان استفاده کرد.

حال آیا جامعه ای که تقسیم کار تخصصی در آن رخ داده است، این پیچیدگی کمال ایجابی می باشد؟ این به معنای بزرگی است، بزرگی بر روی بزرگواری سوار می شود، جامعه هر چه بزرگتر باشد امکان بزرگواری اش بیشتر است. برای شرح بیشتر می توان گفت؛ زیرا کسانی که تکامل خطی در بزرگی لحاظ می کنند، لازمه اش این است که پیچیدگی بهتر بودن از نظر وجودی(بزرگی) است و بهتر حقیقی(بزرگواری) بر روی آن شکل می گیرد.

نکته: گاهی در نقد ما از شواهد مختلفی استفاده می نماییم، یعنی هم مثبت و هم شواهد منفی، حال رشد عقلی دوران حکومت مهدوی و آماده سازی می نماید برای حکومت مهدوی اما یک شاهد مثبت است برای تکامل خطی در حالیکه شواهد منفی نیز موجود می باشد.

شاهد منفی، اولاً ،حکومت الگو از طرف امیرالمومنین و پیامبر نداریم ، دوم، پیچیدگی که امروز رخ داده است از عناصر بزرگی وجودی است یا عنصر اختلال زا می باشد؟

جمع بندی: غربی ها معرفت را بر ساخت کردند و در نتیجه واقعیت و جامعه نیز بر ساخت شدند، بیان شد که معرفت از نظر به صورت کلی بر ساخت نیست و هنگامی که کل معرفت بر ساخت نباشد واقعیت و جامعه نیز بطبع او اینگونه می باشد. حال در این میان برخی برساخته ها در حوزه های طبیعی است از طرفی که واقعیت عینی نیز دارند.

اما واقعیت اجتماعی بیان شد عناصر غیر تحت تأثیر فرهنگ دارد ، ممکن است بتوان از بحث فطرت از آن استفاده و ممکن است از الهامات الهی کمک گرفت. (استاد: با این شرح داده شده جواب مشخص نشد، و به همین دلیل ممکن است بتوانیم از فطرت و الهام کمک بگیریم.)

حال ممکن است تصور شود این بحث با اصالت جامعه نیز ارتباط دارد، در حالیکه اینگونه نیست. ممکن است ما قائل به اصالت جامعه باشیم در مقابل اصالت فرد و در عین جامعه را بر ساختی بدانیم مانند دورکیم. ساخت اجتماعی واقعیت ها بر ساختی اند.

(در ولایت قرآن دو مدل واقعیت ترسیم می نماید یک واقعیت برساختی یک واقعیت حقیقی و این ها در قیامت معلوم می شود واقعیت هایی باقی می ماندبشرطی که بر اساس بر ولایت باشد، اخ الله یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین. )

باتوجه به آنچه که استاد در اثناء تدریش فرمودند در برخی قسمت ها فقط طرح مسئله می شود و پاسخ متقن احتیاج به زمان دارد.

 حامد آزادی